جلسه 18

**سه‌شنبه - 05/09/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

خلاصه بحث راجع به حقیقت معنای حرفی این شد که عرض کردیم: بین معنای حرفی و معنای اسمی اختلاف ذاتی وجود دارد نه فقط اختلاف در لحاظ متکلم باشد که صاحب کفایه فرموده. و در این مطلب که بین این دو اختلاف ذاتی هست اقوال متعدد بود:

یک قول قول محقق نائینی بود که فرمود: حروف وضع شده‌اند برای ایجاد معنای در غیر خودشان. لفظ فی وضع شده برای ایجاد معنا در آن دو مفهوم اسمی که در اطرافش هست مثل ماء فی الکوز. که فرمایش ایشان احتمالاتی داشت که بحث کردیم.

ایشان فرموده‌اند: آن روایتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که الکلام کله اسم و فعل و حرف فالاسم ما انبأ عن المسمی و الفعل ما انبأ عن حرکة المسمی و الحرف ما اوجد معنی فی غیره، ‌مؤید ما هست. فرموده: البته این حدیث که یک حدیث عامی است، و لو به شکل‌های دیگری هم نقل شده ولی قوت مضمون این الحرف ما اوجد معنی فی غیره مرجح این هست. به شکل‌های دیگر نقل شده: الحرف ما دل علی معنی فی غیره، الحرف ما انبأ عن معنی لیس بفعل و لا اسم. و لکن این الحرف ما اوجد معنی فی غیره که شیخ مفید هم در الفصول المختارة نقل می‌‌کند این علو مضمون دارد.

این قول محقق نائینی بود.

قول دیگر محقق اصفهانی بود که طبق برداشت مرحوم آقای خوئی فرمود: حرف وضع شده برای وجود رابط، اسماء وضع شدند برای جواهر و اعراض. بعد مرحوم آقای خوئی ایراد کرد فرمود ما اصلا وجود رابط در خارج نداریم.

اگر محقق اصفهانی واقعا فرموده بود که حرف وضع شده برای وجود رابط خارجی، اشکال‌های زیادی به ایشان وارد بود. از جمله این‌که لا نافیه، ‌لارجل فی الدار، آیا وضع شده برای وجود رابط؟ شما لارجل فی الدار را چه جور توجیه می‌‌کنید؟ ما عرض کردیم اصلا محقق اصفهانی می‌‌گوید موضوع‌له حروف نسبت است بین دو چیز قطع نظر از وجود خارجی و وجود ذهنی.

قول‌های دیگری هم بود که در لابلای بحث عرض کردیم. قول مرحوم آقای خوئی هم مطرح شد که حروف که در جمله‌های ناقصه هستند مثل حروف جر، این‌ها وضع شدند برای تضییق معنای اسمی مثل الجلوس فی المسجد، ‌این فی وضع شده که جلوس مطلق را مضیق کند به خصوص جلوس در مسجد و هکذا. و اما حروفی که بر جمل تامه وارد می‌‌شوند فرمود این‌ها وضع شدند برای ابراز امر نفسانی، لیت زیدا قائم وضع شده برای ابراز تمنی نفسانی و هکذا. به نظر ما این هم ایراد داشت. ایرادش را عرض کردیم که اولا: حروف وارد بر جمل ناقصه همه جا افاده تضییق نمی‌کند. جاء زید أو عمرو افاده تضییق نمی‌کند. و ضاقت علیهم الارض بما رحبت افاده تضییق نمی‌کند. إن یا أن نه افاده تضییق می‌‌کند نه آن چیزی که ایشان در جمله تامه فرمود، ‌أن برای ابراز امر نفسانی نیامده. أُخبرتُ ان زیدا قائم، ‌این أن یعنی چه؟ نه افاده تضییق می‌‌کند و نه ابراز امر نفسانی می‌‌کند. یا إن شرطیه، ‌ان جاء زید فاکرمه‌، این آن‌که بر دو جمله تامه وارد می‌‌شود، این افاده چی می‌‌کند؟ افاده امر نفسانی می‌‌کند؟ یا افاده تضییق می‌‌کند؟ هیچکدام.

علاوه بر این‌که برای افاده تضییق باید ایجاد نسبت کرد بین دو مفهوم اسمی تا افاده تضییق بشود و الا افاده تضییق که بدون سبب نمی‌شود. باید بین جلوس و مسجد ایقاع نسبت ظرفیه کرد تا این جلوس بشود مضیق و الا ابتداء به ساکن که نمی‌شود مضیق کرد جلوس را.

این قول هم درست نبود. اقوال دیگر هم در لابلای بحث مطرح کردیم. یکی قول مرحوم آقای صدر بود که ایشان تفصیل داد بین حروفی که دال بر نسب اولیه هستند و حروفی که دال بر نسب ثانویه هستند. فرمود: بعضی از حروف ما بحذاء دارند در خارج مثل فی. در خارج ما آب داریم، کوزه داریم، کون الماء فی الکوز داریم. به این می‌‌گویند حروف دال بر نسب اولیه که موطن اصلی‌شان ذهن نیست. این حروف معنای جمله را مفرد می‌‌کند. ماء فی الکوز معنای مفرد دارد، محال است معنای ماء فی الکوز در ذهن مرکب باشد. چون اگر مرکب باشد باید بین اجزاء آن ایجاد نسبت بکنیم. این نسبت بین ماء و کوز چه نسبتی است؟ نسبت ظرفیه است؟ موطن نسبت ظرفیه ذهن نیست. نسبت دیگر است؟ نسبت دیگر که نمی‌تواند حاکی از نسبت ظرفیه خارجیه باشد.

و لذا ایشان فرموده است: جمله‌هایی که مشتمل بر حروف دال بر نسب اولیه هستند، وضع مرکب دارند یعنی ماء فی الکوز وضع شده است برای یک معنای مفرد که حصه‌ای از ماء است. چه بسا می‌‌توانست یک لفظ مفردی را بر آن وضع کند کما این‌که در فانوس این لفظ مفرد را وضع کردیم بر نار فی زجاج.

و اما حروف دال بر نسب ثانویه، آن‌هایی هستند که موطن‌شان ذهن است نه خارج مثل بل اضرابیه. ما که در خارج اضراب نداریم، اضراب فعل نفس است. واو عاطفه، الا استثنائیه، نون تاکید، ‌ادات تاکید. تاکید کار نفس است، ‌در خارج که ما تاکید نداریم. هل استفهامیه، ما که در خارج استفهام نداریم، ‌استفهام فعل نفس است. این حروف دال بر نسب ثانویه که موطن این نسبت‌ها نفس است، این‌ها وضع شدند برای واقع نسبت. بل اضرابیه موضوع‌لهش وجود نسبت اضرابیه است در ذهن. موضوع‌لهش از سنخ وجود است و هکذا.

ما این فرمایش را هم نپذیرفتیم. گفتیم: انصافا راجع به حروف دال بر نسب اولیه ما بالوجدان می‌‌بینیم که در ذهن مفهوم متصور مفهوم مفرد نیست، ‌مفهوم مرکب است. فرق است بالوجدان بین تصور فانوس و تصور نار فی زجاج. بله، معنون در خارج یکی است. اگر بخواهید نار فی زجاج را فانی ببینید در خارج، آن را فانی می‌‌بینید در همان خارجی که لفظ فانوس در آن فانی می‌‌شود. اما معنای متصور در نار فی زجاج مرکب است. معنای متصور در ماء فی الکوز مرکب است. و این مفهوم مرکب ماء فی الکوز که قطعا بیشتر است این مفهوم از مفهوم ماء و کوز، ماء تصور کنیم کوز تصور کنیم، بعد بگوییم ماء فی الکوز بالوجدان وقتی می‌‌گوییم ماء فی الکوز کمتر نیست معنای متصور ما از آن لحظه‌ای که تصور ماء و تصور کوز می‌‌کنیم.

و این‌که ایشان فرمود: واقع نسبت ظرفیه که موطنش ذهن نیست، نسبت غیر ظرفیه هم نمی‌تواند حاکی از نسبت ظرفیه باشد، می‌‌گوییم: چه اشکالی دارد، یک نسبت مسانخ با نسبت ظرفیه یک نسبت ذهنیه که مسانخه است با نسبت ظرفیه خارجیه، چه اشکالی دارد ما داشته باشیم؟ آینه که ماء فی الکوز را نشان می‌‌دهد، حاکی از ماء هست، حاکی از کوز هست، حاکی از کون الماء فی الکوز هم هست. آیا ما در آینه بین آن عکس آب و عکس کوز رابطه ظرفیت داریم؟ یعنی آب در آینه داخل کوزه در آینه است؟ ابدا. شبح او است. در ذهن هم همین‌طور است. و چون این شبح یک شبح غیر مستقل است فرق می‌‌کند با این‌که بگوییم النسبة الظرفیة بین الماء و الکوز، یک شبح غیر مستقل است که متقوم است به طرفین، و لذا ایجاد ربط می‌‌کند بین این دو.

و اما آنچه که ایشان در نسبت ثانویه فرموده‌اند، این همه نسبت برای ما درست نکنید. ما در اصل نسبتش ماندیم آقایان مدام نسبت درست می‌‌کنند. النسبة التمنیة، النسبة الترجیة، النسبة الاستفهامیة، النسبة الاضرابیة، النسبة الاستثنائیة، النسبة العطفیة. آقا! این همه نسبت چه خبر است؟ اصلا چی است در ذهن ما موقعی که می‌‌گوییم لیت زیدا قائم، ‌موقعی که می‌‌گوییم هل زید قائم، موقعی که می‌‌گویید جائنی القوم الا زیدا. اینی که شما فرمودید موضوع‌له عبارت است از وجود نسبت ذهنیه، خب از موج هوا ما بشنویم لیت زیدا قائم، چه چیزی خطور می‌‌کند به ذهن افراد؟ موج هوا که دیگر واقع النسبة الذهنیة ندارد. موضوع‌له این حروف دال بر نسب ثانویه عبارت است از این‌که ایجاد بکنند مصداقی را از مصادیق آن مفهوم مناسب با آن. لیت فرقش با تمنی این است: تمنی یک مفهوم کلی است، لیت وضع شده برای ایجاد تمنی در کلام و به تعبیر دیگر ابراز تمنی در کلام. برای مفهوم ابراز نه، برای واقع الابراز. آن وقتی هم که موج هوا بگوید لیت زیدا قائم، صورتی است از واقع ابراز التمنی. پس موضوع‌له لیت زیدا قائم اگر ما در حال استعمال یک متکلم ذی شعور بشنویم، این ابراز می‌‌کند تمنی را، اگر موج هوا بگوید لیت زیدا قائم صورت این ابراز تمنی است. هل زید قائم ابراز استفهام است، ایجاد استفهام در کلام است یا به تعبیر دیگر ابراز استفهام است. بر خلاف مفهوم کلی استفهام. نسبت استفهامیه بین چه چیزی است؟ بین من مستفهِم و این قیام زید؟ نسبت بین قیام زید و من مستفهم که مدلول خطاب نیست. هل زید قائم مفادش یعنی نسبت بین من مستفهم و آن قضیه مستفهم‌عنه؟ خب من مستفهم که در خطاب ذکر نشدم. طرف نسبت استفهامیه اگر من مستفهم هستم که در خطاب ذکر نشدم. من متکلم به این خطاب هستم نه این‌که در این خطاب طرف خطاب قرار گرفته باشم در خود خطاب. هل وضع شده برای ایجاد استفهام در کلام، ‌ابراز استفهام.

و لذا این قول هم به نظر ما درست نبود.

یک قولی هم از آقای سیستانی نقل کردیم که ما با توجه به این‌که در کتاب الرافد برخی تقریرات دیگر مثل مباحث الالفاظ دیده بودیم، توضیح دادیم. اما یک تقریر دیگر از ایشان هست دراسات اصولیة جلد 2 صفحه 52. ما آن مطلب را هم نقل کنیم و این بحث را به پایان ببریم به ذکر مختار خودمان.

ما آنی که نقل کردیم از ایشان گفتیم ایشان می‌‌گوید معنای حرفی همان معنای اسمی است منتها به شکل مندمج و فشرده. لیت همان اتمنی است، فی همان داخلٌ است، چه بگویید زید داخل الدار چه بگویید زید فی الدار، ‌فی همان فشرده و مندمج داخل است. لیت هم مندمج اتمنی است. به جای این‌که بگویی لیت زیدا قائم بگو اتمنی زیدا قائم، چه فرقی می‌‌کند؟ فرقش به اجمال و تفصیل است. اشکال کردیم به ایشآن‌که اگر معنای حرفی مندمج معنای اسمی است چرا جای همدیگر نمی‌نشینند. چرا به جای داخل المسجد الحرام أو لا من خارجه، نمی‌گوییم فی المسجد الحرام أو لا من خارجه؟

در دراسات اصولیة یک توضیح بیشتری داده. ایشان فرموده: ما دو جور حروف داریم: برخی از حروف مثل حروف جر، ‌فی، این‌ها فشرده دو چیز هستند، فشرده نسبت و معنای اسمی مثلا داخل. نسبت معنای اسمی داخل هم در کنارش قرار می‌‌گیرد، این معنای داخل مندمج می‌‌شود در آن نسبت، می‌‌شود فی. این را ایشان می‌‌گویند جواب اشکال ما داده می‌‌شود. سر این‌که به جای داخل المسجد الحرام نمی‌شود گفت فی المسجد الحرام این است که فی مشتمل بر نسبت است و محور نسبت است، ‌داخل اندماج پیدا کرده در این نسبت. معلوم است که مبتدا قرار نمی‌گیرد.

قسم دوم مثل لیت. لیت هم دو چیز در او مندمج است: یکی نسبت یکی تمنی. و لکن هر کدام در دیگری مندمج هستند، ‌یکی اصل نیست دیگری فرع. هر دو در کنار هم در همدیگر ادغام شدند، ‌شده یک معنای مندمج از اتمنی. نسبت صدوریه تمنی از شخص و مفهوم تمنی. این‌ها در عرض هم هستند نه این‌که نسبت صدوریه محور باشد، تمنی مندمج در آن باشد. نخیر، نسبت و تمنی در عرض هم با همدیگر مندمج می‌‌شوند، می‌‌شود لیت. لیت همان اتمنی فشرده است.

حالا این مطلبی است که در کتاب دراسات اصولیة مطرح کردند. با بقیه تقریرات فرق می‌‌کند این. حالا این را که نقل کردند بررسی می‌‌کنیم.

واقعا فی با داخل فرقش این است که یک نسبتی را که خود این نسبت، ‌نسبت ظرفیه نیست، ربط است، یک ربط است، ربط می‌‌دهیم یک ربط را با آن داخل، ‌کنار هم می‌‌گذاریم، ‌مفهوم داخل را به شکل مندمج لونی از الوان آن نسبت قرار می‌‌دهیم. اگر این‌طور است پس چرا به جای یناقش فیه نمی‌گویید یناقش داخله؟‌ اما الکلام فی هذا المطلب، چرا نمی‌گویید اما الکلام داخل هذا المطلب؟ این معلوم می‌‌شود یک فرقی هست بین فی و حتی آن نسبت ربطیه داخل که می‌‌گویی زید داخل الدار، الجلوس داخل الدار. الجلوس داخل الدار، وصف و موصوف شدند، حالا یا حال و ذوالحال یا وصف و موصوف. فی واقعا آن داخل هست و آن هیئتی که انتزاع می‌‌شود از وصف شدن این داخل یا حال شدن آن؟ این است؟ اگر این است پس چرا نمی‌توانیم به جای یناقش فیه بگوییم یناقش داخله؟ چرا دخلت فی الدار می‌‌گوییم؟‌ این‌جور که ایشان می‌‌گوید دخلت فی الدار باید بشود دخلت داخل الدار. این‌ها عرفی نیست.

و وانگهی ما فرق این توجیه را با بقیه توجیه‌ها نفهمیدیم. آن معنای نسبت چیه؟ اگر بناء است فی عبارت است از نسبت و آن مفهوم اسمی داخل که فشرده می‌‌کنند و لونی از لون نسبت قرار می‌‌دهند، ‌خب آن نسبت چیه؟ معنای نسبت را ما بفهمیم. اگر معنای نسبت را بفهمیم، می‌‌شود بقیه اقوال معنای حرفی را هم همین‌جور توجیه کنیم. آن‌ها می‌‌گفتند نسبت، آن‌ها می‌‌گفتند نسبت ظرفیه، شما می‌‌گویید ظرف بودن معنای اسمی است که فشرده می‌‌شود و مندمج می‌‌شود در نسبت، ‌خب این نسبت، ‌چیه؟‌آنی که ما می‌‌گوییم این است که شبحی است نسبت ظرفیه از خارج. کون الماء فی الکوز در آینه شبح داشت، ‌در ذهن ما هم شبح دارد. اما اینی که در این کتاب از آقای سیستانی نقل کردند برای ما واضح نیست که فی نسبةٌ اندمج فیها معنای اسمی داخلٌ بحیث که این معنای اسمی صار لونا من الوان النسبة. بالاخره این نسبت، ‌چیه؟‌ حقیقت این نسبت، چیه؟

و اما آنچه که راجع به لیت فرمودند، انصافا لیت با اتمنی یک مفهوم است؟ اتمنی ممکن است اخبار باشد. اتمنی یتمنی، ممکن است اخبار باشد. لیت وضع شده برای ایجاد مصداق تمنی در کلام. اتمنی یک مفهوم اسمی دارد: تمنی، یک نسبت صدوریه دارد یا نسبت حلولیه دارد با متمنی. لیت که این نیست. لیت یعنی مفهوم اسمی تمنی را با نسبت صدوریه آن به متمنی در هم ادغام کردیم شد لیت؟ یا نه، ‌لیت دارد ایجاد می‌‌کند مصداق تمنی را. وضع لابراز التمنی. این فرق می‌‌کند با مفهوم تمنی. اتمنی اخبار است، ‌گاهی به غرض انشاء مثل بعتُ. جمله خبریه است به داعی انشاء. و الا مفهومش جمله خبریه است، ‌اتمنی مدلولش اخبار است از تحقق تمنی از متکلم. منتها گاهی این را می‌‌گویند به داعی انشاء. ولی لیت این‌طور نیست، ‌لیت اصلا وضع لایجاد التمنی، ‌لابراز التمنی. هل زید قائم، ‌این یعنی مفهومش همان استفهم است؟ استفهام می‌‌کنم، ‌این است؟ یا هل وضع لایجاد الاستفهام لابراز الاستفهام النفسانی.

و الا مصدر، ضرب، هم مشتمل بر معنای اسمی است هم مشتمل بر نسبت صدوریه است. ولی اسم است. چه جور شد که با حرف فرق کرد؟ چه جور ضرب می‌‌تواند مبتدا قرار بگیرد؟ ضرب المؤمن حرام. دخول معنای اسمی دخول است، نسبت صدوریه هم در او هست و الا مصدر نمی‌شد، می‌‌شد اسم مصدر. ولی با معنای فی فرق می‌‌کند. صرف این‌که یک نسبتی را با یک معنای اسمی کنار هم بگذاریم، ‌حالا در هم مندمج هم بکنیم، کما این‌که در ضرب نسبت صدوریه را مندمج کردیم دیگه، این‌که معنای حرف نمی‌شود.

و لذا این قول هم به نظر ما با همه تعبیراتی که در تقریرات‌های مختلف از ایشان بود، برای ما قابل قبول نبود.

و لذا مختار ما در معنای حرفی این است که معنای حرفی یک جور نیست. ما فعلا سه جورش را بیان کردیم:

یک حرفی که معنایش یک مفهومی است تعلقی، ‌مندک در دو مفهوم اسمی. مثل حرف جر، فی، ماء‌ فی الکوز. دلالت می‌‌کند بر یک مفهوم یا یک شبحی از نسبت ظرفیه خارجیه. اصلا به نظر ما وضع شده لفظ فی برای دلالت بر نسبت ظرفیه خارجیه اما به نحوی که مفهوم متصور در ذهن از آن، مفهوم غیر مستقل است، ‌شبح غیر مستقل است.

نفرمایید اگر فی وضع شده برای دلالت بر نسبت ظرفیه خارجیه، در جایی که دروغ می‌‌گوییم نعوذبالله، می‌‌گوییم زید فی الدار و این دروغ است، نسبت ظرفیه خارجیه نداریم این کلام باید مهمل باشد. نه، ‌صورت ذهنیه که دارد. مستعمل‌فیه بالذات همان مفهوم مندک و شبح غیر مستقل است که در ذهن متکلم است ولی وضع شده لفظ فی برای حکایت و دلالت بر نسبت ظرفیه خارجیه. مهمل نیست چون معنای مستعمل‌فیه دارد. معنای مستعمل‌فیهش چیه؟ آن شبح غیر مستقل در ذهن. وضع لفظ فی للدلالة‌ علی النسبة الظرفیة الخارجیة. مثل اسماء. شما وقتی می‌‌گویید زید قائم، ‌اصلا این جمله وضع شده برای حکایت از اتحاد زید و قائم در خارج، ‌نه در ذهن خود شخص و لکن اگر دروغ هم بگوید مهمل نیست. چرا؟ برای این‌که مستعمل‌فیه دارد. مهمل آن است که مستعمل‌فیه ندارد. مستعمل‌فیه زید قائم چیه؟ عبارت است از حکم به اتحاد این دو مفهوم، ‌حکم به اتحاد است و لو در خارج اتحاد نباشد و لو وضع لفظ زید قائم للدلالة علی اتحادهما فی الخارج. ماء فی الکوز هم همین است، ‌وضع للدلالة علی النسبة الظرفیة الخارجیة، ‌اما اگر نسبت ظرفیه خارجیه هم نبود مهمل نیست، چون معنای مستعمل‌فیه دارد، معنای مستعمل‌فیه همان معنای تصور غیر مستقل کون الماء‌ فی الکوز است.

این قسم اول. قسم دوم آن حروفی هستند که فقط مندک هستند در یک مفهوم اسمی مثل لام تعریف. قسم سوم هم حروف ایجادی هستند مثل لیت. این راجع به سه قسم. ان‌شاءالله فردا راجع به وضع عام موضوع‌له عام و ثمرات معنای حرفی بحث می‌‌کنیم.